

# وقتی بحران، انسان‌ها را به یاد انسانیت می‌اندازد

نیره محمودی

تاریخ بارها نشان داده‌است که ملت‌ها فقط با منابع مالی یا تصمیم‌های دولتی از بحران عبور نکرده‌اند. آنچه بسیاری از جامعه‌ها را سربلند ساخته، سرمایه‌ای بوده که در هیچ ترازنامه اقتصادی ثبت نمی‌شود؛ سرمایه‌ای به نام اعتماد، همدلی و مسئولیت‌پذیری اجتماعی. امروز هم شاید بیش از هر زمان دیگری، جامعه‌ما به همین سرمایه نیاز دارد. اغلب تصور می‌کنیم کمک کردن، یعنی پرداخت مبلغی قابل توجه یا انجام کاری بسیار بزرگ. همین تصور باعث می‌شود بسیاری از افراد با خود بگویند: «از دست من کاری بر نمی‌آید.» واقعیت چیز دیگری است. فرض کنید فروشنده‌ای که می‌تواند از شرایط بازار سوءاستفاده کند، تصمیم می‌گیرد سود کمتری بگیرد. شاید در آمد آن روزش اندکی کمتر شود، اما همان تصمیم باعث می‌شود خانواده‌ای بتواند کالای موردنیازش را تهیه کند. آن خانواده نیز شاید بتواند هزینه آموزش فرزندش را پرداخت کند و زنجیره‌ای از اتفاق‌های خوب شکل بگیرد؛ زنجیره‌ای که هیچ‌کس در ابتدا بزرگی آن را تصور نمی‌کرد.

#### ■ انصاف، کالایی که نباید کمیاب شود

در روزهای بحران، برخی کالاها کمیاب می‌شوند، اما خطرناک‌تر از کمیود کالا کمیود انصاف است. وقتی قیمت‌ها مدام تغییر می‌کند، و سوسه سود بیشتر نیز افزایش می‌یابد. بعضی‌ها شرایط را فرصتی برای کسب در آمد می‌دانند و بعضی دیگر آن را آزمونی برای وجدان خود.

تصور کنید دو نانوایی در یک خیابان فعالیت می‌کنند. هر دو با افزایش هزینه‌ها روبه‌رو هستند. یکی تصمیم می‌گیرد کیفیت نان را پایین بیاورد تا سود بیشتری داشته باشد. دیگری تلاش می‌کند کیفیت را حفظ کند، حتی اگر سودش کمتر شود. شاید در کوتاه‌مدت تفاوت چندانی دیده نشود، اما در بلندمدت مردم به

همان مغازه‌ای اعتماد خواهند کرد که در روزهای سخت، انصاف را از زیان نفروخت. اعتماد، آرام‌آرام ساخته می‌شود و خیلی سریع از بین می‌رود. همین موضوع درباره پزشک، تعمیر کار، وکیل، فروشنده، معلم، راننده تاکسی و حتی یک فروشگاه اینترنتی نیز صادق است. جامعه‌ای که در آن انصاف زنده بماند، خیلی زودتر از بحران اقتصادی عبور می‌کند، زیرا مردم هنوز به یکدیگر اعتماد دارند. گاهی یک تماس تلفنی از یک وام‌ارزشمندتر است. بسیاری از فرصت‌های شغلی هیچ‌گاه در سایت‌های استخدام منتشر نمی‌شوند. آنها از دل ارتباطات انسانی بیرون می‌آیند.

دوستی که می‌گوید: «اگر مایل باشی، رزومه‌ات را برای مدیر شرکت ما می‌فرستم.» همکاری که شماره یک کارفرما را در اختیار فرد بیکار قرار می‌دهد. همسایه‌ای که می‌داند مغازه‌ای به شاگرد نیاز دارد. اینها شاید ساده به نظر برسند، اما برای کسی که ماه‌ها دنبال کار گشته، می‌توانند آغاز فصل تازه‌ای از زندگی باشند. گاهی مردم تصور می‌کنند چون سرمایه‌ای برای کمک مالی ندارند، نمی‌توانند کمکی انجام دهند، در حالی که معرفی یک فرصت شغلی، آموزش یک مهارت، معرفی یک مشتری، یا حتی نوشتن یک توصیه‌نامه، ارزش اقتصادی بسیار



بیشتری از یک کمک نقدی مقطعی دارد. کمک مالی گاهی یک ماه دوام می‌آورد، اما کمک به اشتغال ممکن است آینده یک خانواده را تغییر دهد. شاید به همین دلیل است که بسیاری از خیران امروز، به جای توزیع صرف کمک‌های نقدی، به سمت ایجاد اشتغال، آموزش مهارت و حمایت از کسب‌کارهای کوچک رفته‌اند.

■ از خرید کردن هم می‌شود مهربانی ساخت  
ما هر روز با پولی که خرج می‌کنیم، درباره آینده جامعه رأی می‌دهیم. وقتی از یک نانوايي محلی خرید می‌کنیم، در واقع به ادامه فعالیت آن کمک کرده‌ایم. وقتی لباس



هر انسان، نه پول، بلکه زمان، تجربه و مهارت اوست. یک حسابدار می‌تواند چند ساعت در هفته به یک کسب‌وکار نوپا برای تنظیم حساب‌هایش کمک کند. یک دانشجو می‌تواند به دانش‌آموزی که توان پرداخت کلاس خصوصی ندارد، درس بدهد. یک برنامه‌نویس می‌تواند برای فروشگاه کوچکی که توان استخدام متخصص ندارد، صفحه‌ای در فضای مجازی راه‌اندازی کند. یک بازنشسته می‌تواند تجربه چنددهه کار خود را در اختیار جوانی قرار دهد که تازه می‌خواهد مسیر حرفه‌ای‌اش را آغاز کند. در روزگار بحران، مهارت‌ها هم می‌توانند مانند پول، دست به دست شوند. گاهی ارزش یک ساعت آموزش از چند میلیون تومان کمک نقدی بیشتر است. زیرا به جای حل کردن یک مشکل موقت، راه حل ماندگار تری پیش پای افراد می‌گذارد.

#### ■ امید، تصمیمی که باید هر روز گرفته شود

بحران‌ها یک ویژگی مشترک دارند؛ آنها فقط جیب مردم را خسته نمی‌کنند، ذهنشان را هم فرسوده می‌کنند. وقتی اخبار ناامیدکننده پشت سر هم می‌رسد، وقتی قیمت‌ها مدام تغییر می‌کنند و وقتی آ آینده مبهم به نظر می‌رسد، طبیعی است که بسیاری احساس کنند هیچ کاری از دستشان بر نمی‌آید، اما تجربه ملت‌هایی که روزهای بسیار سخت‌تر از ما را پشت سر گذاشته‌اند، نشان می‌دهد بازسازی یک جامعه، پیش از آنکه در کارخانه‌ها و بانک‌ها آغاز شود، در ذهن مردم شکل می‌گیرد. امید، خوش‌بینی ساده‌لوحانه نیست؛ تصمیم آگاهانه‌ای است برای اینکه با وجود دشواری‌ها، هنوز خود را در برابر دیگران مسئول بدانیم. کسی که امروز فرصت شغلی دوستش را معرفی می‌کند، امیدوارنده نگه داشته است. کسی که کالای خود را با انصاف می‌فروشد، امیدوارنده نگه داشته است. کسی که به جای دامن زدن به ناامیدی، تجربه موفق یک کارآفرین کوچک را بازگو می‌کند، امیدوارنده نگه داشته است. جامعه‌ای که امید را از دست بدهد، حتی اگر منابع مالی فراوانی داشته باشد، برای برخاستن به زمان بیشتری نیاز خواهد داشت.

## آغاز زندگی زوجها در خانه مهربان و بی‌منت حاج کاظم

حاج کاظم می‌گوید: «من فکر می‌کنم وقتی نیت خیر باشد، خدا خودش کمک می‌کند. شاید حقوق بازنشستگی من کم باشد، اما دل من پر از امید و آرامش است.»

او همچنین تأکید می‌کند که نیکوکاری تنها محدود به پول و دارایی نیست. «گاهی یک لیخنه، یک کلام مهربان یا یک توجه کوچک، ارزشش از هر ثروتی بیشتر است.»

یکی از همسایگان حاج کاظم می‌گوید: «همه ما او را دوست داریم. هر کسی که به مشکل برمی‌خورد، اولین کسی که به ذهنش می‌رسد حاج کاظم است. او نه تنها کمک می‌کند، بلکه با صحبت و آرامشش دل آدم‌ها را هم تسکین می‌دهد.»

حاج کاظم به یاد می‌آورد: «یک روز یکی از زوج‌ها تلفن زد و گفت

آبگیرم خراب شده است. من همان لحظه خودم رفتم و همه چیز را درست کردم. دین رضایت و آرامش آنها برایم ارزشمندتر از هر چیز است.» زوج‌هایی که در خانه حاج کاظم زندگی می‌کنند، نه تنها از امکانات رایگان مادی بهره‌مند می‌شوند، بلکه تجربه ارزشمندی از رفتار انسانی و اخلاق نیکو به دست می‌آورند. بسیاری از آنها وقتی توانمند می‌شوند، راه حاج کاظم را ادامه داده و امکانات خود را در اختیار افراد نیازمند قرار می‌دهند.

یکی از زوج‌ها می‌گوید: «ما یاد گرفتیم که زندگی فقط داشتن خانه و پول نیست. نیکوکاری، مهربانی و همدلی است که جامعه را زنده

در گوشه‌ای از شهر، خانه‌ای وجود دارد که نه دیوارهایش، بلکه محبت ساکنانش آن را «خانه» کرده است. این خانه، طبقه‌ای از خانه حاج کاظم است که او در اختیار زوج‌های تازه‌ازدواج کرده قرار می‌دهد. این اقدام نه برای سود مالی و نه برای شهرت است، بلکه نیت خالص کمک به دیگران است.

#### ■ ■ ■

حاج کاظم مردی میانسال است که سسال‌ها در یک مغازه کوچک در مرکز شهر کار کرده است و اکنون بازنشسته است. او می‌گوید: «من حقوق بازنشستگی خودم را دارم و با آن زندگی می‌کنم. خدا می‌رساند وقتی نیت خیر در کار باشد، کم نمی‌آورم. این خداست که روزی‌سان است.»

خانه حاج کاظم از همان اول دو طبقه بوده و هرگز از طبقه بالا اجاره نگرفته و از همان ابتدا پذیرای زوج‌ها بوده است. او باور دارد که این فضا می‌تواند فرصتی برای کمک به زوج‌های جوان باشد. «گاهی یک خانه خالی می‌تواند شروع زندگی یک خانواده باشد، اگر نیت خیر در کار باشد.» حاج کاظم خودش نظارت می‌کند که همه چیز در خانه درست باشد. اگر تجهیزات خانه خراب شود، او شخصاً اقدام به تعمیر یا تعویض آن می‌کند. او می‌گوید: «این خانه برای من یک سرمایه نیست، بلکه وسیله‌ای است برای آرامش دل کسانی که تازه زندگی‌شان را شروع کرده‌اند.»

یکی از زوج‌هایی که در خانه حاج کاظم زندگی کرده است، می‌گوید: «وقتی برای اولین بار وارد خانه شدیم، ترس و استرس زیادی داشتیم. نمی‌دانستیم که کسی بدون هیچ شرطی می‌تواند اینقدر مهربان باشد.» او ادامه می‌دهد: «خانه کامل و مجهز بود؛ همه وسایل آماده و سالم هستند. حتی وقتی یک روز شیر آب خراب شد، حاج کاظم خودش آمد و تعمیرش کرد. او واقعاً به فکر زوج‌هاست.»

این زوج درباره احساسشان در هنگام ورود به خانه در سال‌های دور می‌گویند: «لحظه‌ای که وارد خانه شدیم، حس کردیم تنها نیستیم. انگار کسی پشت سر ماست که دلش برای خوشبختی ما می‌تپد. همان لحظه فهمیدیم این خانه برای ما فقط یک سقف نیست، بلکه شروع یک زندگی با آرامش و امید است.»

وی می‌گوید: «آن دو سالی که در خانه حاج کاظم بودیم بهترین روزهای زندگی ما بود و من هرگز فراموش نمی‌کنم محبت حاج کاظم باعث شد ما خودمان را جمع کنیم و در مدت کوتاهی صاحب خانه شویم. هر روز دعایشان می‌کنم.»

یکی دیگر از زوج‌ها به جوان می‌گوید: «مالی که با حاج کاظم آشنا شدیم، فکر نمی‌کردیم کسی باشد که بدون چشم‌داشت اینقدر صادق و مهربان باشد. او به ما نشان داد که مهربانی هنوز در جامعه زنده است.»

او هم می‌گوید محبت حاج کاظم باعث شد خانه‌دار شوند و در سال‌های ابتدای زندگی همین بهای رایگان خانه به لحاظ معیشتی کمک‌حالشان بود.

## بانویی که چراغ خیر را در مرز محرومیت روشن نگه داشت



ادیسسه پروانه، مدیر کانون فرهنگی بانوی مرزنشین، استاد حوزه و دانشگاه، شروع قصه خدمتش را از جایی تعریف می‌کند که دلش گره خورود به نامی بزرگ؛ نام امام حسن مجتبی (ع). او می‌گوید اگر امروز در مسیر خیر و نیکوکاری قدم برمی‌دارد، اگر سال‌هاست با دغدغه مردم نفس می‌کشد، همه را از برکت همان نام می‌داند. نخستین جرقه‌های کار عام‌المنفعه‌اش با ساخت مسجدی روشن شد؛ مسجدی به نام امام حسن مجتبی (ع) در تربت جام. مسجدی که حالا نه فقط یک بنا، که پناهگاهی برای دل‌های بسیار است. ■ ■ ■

او با لیخنه می‌گوید: «خدا توفیق خدمت به خلق‌الله را از ما نگیرد.» بیش از ۲۵ سال است که در این مسیر قدم می‌زند و تنها آرزویش تداوم همین راه است؛ راهی که باور دارد وقتی به نام امام حسن باشد، ماندگار می‌شود. همین باور، چراغ راهش شده؛ چراغی که از یک مسجد کوچک در تربت جام روشن شد و حالا سال‌هاست فروزان مانده است. قصه کانون، بعد از مسجد، وارد فصل تازه‌ای شد.

از خانم پروانه می‌پرسیم: «چه شد که از ساخت مسجد رسیدید به کار تخصصی خانواده و نوجوانان؟» لیخنه می‌زند و می‌گوید: حوالی سال‌های ۹۵ و ۹۶ بود. طلاق بالا رفته بود. ازدواج در سن پایین زیاد شده بود. دخترهایی که هنوز کودکی‌شان تمام نشده بود، وارد زندگی مشترک می‌شدند؛ بی‌آنکه بداند زندگی چیست، مسئولیت چیست، خودشان حالا سال‌هاست فروزان مانده است. قصه کانون، بعد از مسجد، نشستند و تصمیم گرفتند کاری ریشه‌ای انجام دهند. «گفتمیم اگر نتوانیم سن ازدواج را بالا ببریم، لااقل سطح آگاهی را بالا ببریم.» و این گونه در سال ۱۳۹۶، کانون فرهنگی بانوی مرزنشین ثبت شد؛ کانونی متشکل از مشاوران با دکترای سلامت روان بالینی، در کنار نیروهای جهادی که ترکیبی از تخصص و توجه و دلسوزی را نسبت به موضوعات داشتند.

